



<http://www.arianafghanistan.com>



۱۴ سپتمبر ۲۰۱۹

خلیل الله معروفی

سیاسمندی از تبصره انتقادی استاد نگارگر و عرضه چند جواب



چقدر خوشحال گشتم و خوشنود، که استادی در حدّ جناب "محمد اسحاق نگارگر" مقالات مرا میخوانند و چقدر مسرت دست داد، که جناب ایشان بر نوشته "دانشمند - اندیشه مند - متفکر" انتقادی وارد کرده اند. یقین کنید، که در لباس نمیگنجیدم، وقتی تبصره انتقادی ایشان را خواندم. این اظهار خوشنودی از روی "ظاهر سازی" و "تظاهر" نیست، بلکه از اعماق قلبم سرچشمه میگیرد. اگر جناب "نگارگر" مقدمه این سلسله را از نظر مبارک خود گذشتانده باشند، در آن چنین نوشته بودم:

«... به صراحت تامّ و تمام میگویم، که این بحثها هرگز جنبه آکادمیک و پوهنتونی ندارد، بلکه نکاتی ست انتقادی و با نیت اصلاحی، که از دریافتهای عملی من درین زمینه نشأت میکنند. قلباً آرزومندم، که خوانندگان گرامی، این مباحثات را فقط و فقط منبعث از دریافتهای عملی راقم تلقی فرمایند؛ نه بیشتر و نه کمتر از آن.

نیت و هدفم از پیشکش این مباحث، فقط جنبه اصلاحی آن است و خوب میدانم، که این بحثها تنها و تنها درخور کسانی ست، که دلبسته درستگویی و سلامت کلام در زبان دری میباشند. از اعماق وجود و صمیم قلب سپاسگزار و خوشنود خواهم گشت، اگر خوانندگان گرانقدر خود را مداخله گرانه و نقادانه وارد بحث ساخته، یقیناً ضعیف و کمبودها و کوتاهیهایم را نشان داده، گفته هایم را با استدلال متقن و مطمئن ردّ فرموده و بالوسيله منتّ و بار گرانی به بزرگی هندوکش و بابا و سلیمان، بر شانه هایم بنشانند و بگسترانند.

به امید ردّ و پذیرش؛ هردو!!!»

وقتی انتقادات و نوشته ایرادگیرانه استاد "نگارگر" را خواندم، از دست خوشی واقعاً پیراهن برایم تنگی میکرد. به هر حال؛ میگذرم به ارائه جواب به انتقادات و ایرادات جناب استاد. ایشان کلاً بر دو نکته ایراد وارد کرده اند؛ یکی بر طرز نوشته "اندیشه مند" و دگر بر طرز استعمال "متفکر". اینک میپردازم به ارائه جوابات:

– در ارتباط با ترتیب نوشتن کلمه مرکب "اندیشه مند"، میفرمایند:

«... از سوی دیگر ما لفظ اندیش را با یک صفت پیوست نموده از آن صفت فاعلی می سازیم مانند بد اندیش؛ خیراندیش و غیره و در این معنی اندیش نیز همان وظیفه دستوری دانش را پیدا می کند و چنانکه اندیش در کلمه های بداندیش و خیراندیش همان مفهوم اندیشه را میرساند بنابر این من اندیشه مند را کلمه نا مانوس میدانم و اندیشمند را ترجیح میدهم...»

– یقیناً استاد معتقدند، که "اندیش" و "اندیشه" از نگاههای "مختلف"، دو کلمه "متفاوت" را افاده میکنند. "اندیش"، فعل است و "اندیشه"، اسم. "اندیش" و "اندیشه" عین معنی و مفهوم و مدلول را هم افاده نمیکنند. اگر جناب ایشان توجه فرموده باشند، من در مقاله خود واضحاً و به صراحت عامّ و تامّ و به رؤیت مثالهای فراوان نشان دادم، که پسوند "مند" تنها با "اسم" پیوسته و "صفت مرکب" میسازد. جناب نگارگر بدون این، که به باریکی موضوع توجه کرده باشند، مثالهای "نیک اندیش" و "بداندیش" را پیش کشیده اند، که با این موضوع خاصّ هیچ ارتباط ندارد. کاش استاد نوشته مرا، که در آن هیچ تعقیدی سراغ نمیشود، به دقت کامل از نظر مبارک خود میگذشتانند و بعداً جواب ارائه میفرمودند. اگر جنابشان چند مثال معقول دستوری ارائه فرموده بتوانند، که پسوند "مند" با "غیر اسم" چسبیده باشد، نکته بکری را می آموزم و از مدعایم میگذرم. در هر حال منتظر خواهم ماند، که جناب ایشان چند مثال – و یا حدّ اقل یک مثال – معقول و مقبول و قابل قبول قواعد دستور زبان دری و مربوط به همین موضوع خاصّ ارائه فرمایند!!!

به زعم و برداشت من، ترکیبات "نیک اندیش" و "بداندیش" هیچ ارتباط ساختمانی و اورگانیک با کلمه "اندیشه مند" ندارند؛ از هیچ نگاه!!! در همینجا باید تذکر بدهم، که مسأله با "های غیر ملفوظ" ارتباط میگیرد، که در ایران آن را در بسا موارد زیر پای میکنند، صرف نظر ازین، که مباحث مربوط به "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" در افغانستان اصلاً مطرح نشده است و دستورنویسان افغان بدین مسأله هیچ توجهی نکرده اند. وقتی نوبت طرح این مبحث رسید، آن را به صورت مشرح پیش خواهم کشید، تا از نظر اهل فنّ و همه علاقه مندان دیگر افغان بگذرد. در نوشته ام، چند مثال آورده بودم، که ضمن آنها بر طرز نوشته ایرانیان ایراد میگرفت. درانجا چنین رفته بود:

«... ایشان(ایرانیان) از بهر مثال "علاقمند" مینویسند و "بهرمند" و "سرمایدار" و "دستجمعی" و "سایبان" و ...، در حالی، که اصل این کلمات مرکب، "علاقه مند" و "بهره مند" و "سرمایه دار" و "دسته جمعی" و "سایه بان" ... است....».

با درک این نکته، که وقتی کلمات مختوم به "های غیر ملفوظ" از قبیل "خانه و دسته و قرعه و دنباله و صحنه و قلمه و زمانه و سُرْمه و طفره و عشوه و عشقه و معجزه و ذُرّه و نقطه و نکته و اضافه و ذُرّه و بذله و شماتّه و نغمه و گهواره و تکیه و بخیه و عمامه و طعنه و تیکه و جبه و جبّه و لطیفه و گلّه و سینه و قمه و چله و جریحه و خزانه و مشله و ترانه و بدبیه و قصیده و طیاره و قواره و وظیفه و مزبله و بقچه و نغاره و شکسته و اداره و قبیله و شانه و کلمه و ریشه و ... را در ترکیبات "خانه خراب" و "خانه برانداز" و "خانه بدوش" و "دسته بندی" و "طبقه بندی" و "قرعه کشی" و "دنباله روی" و "صحنه سازی" و "صحنه آرائی" و "قلمه بُری" و "زمانه سازی" و "سُرْمه سایی" و "طفره روی" و "عشوه گری" و "عشقه پیچان" و "معجزه آسا" و "ذُرّه زنی" و "نقطه گذاری" و "نکته پرداز" و "اضافه روی" و "اضافه گویی" و "ذره بین" و "بذله گوی" و یا "بذله گو" و "شماته دار" و "نغمه سرا" و "گهواره جنبان" و "تکیه گاه" و "تکیه خانه" و "تکیه دار" و "بخیه زنی" و "تیکه دار" و "عمامه بسر" و "عمامه پوش" و "جبه خانه" و "جبهه سائی" و "سینه زنی" و "قمه زنی" و "قمه کش" و "گلّه گذاری" و "جریحه دار" و "خزانه دار" و "مشله گر" و "ترانه ساز" و "بدبیه گوی" و "قصیده سرای" و "طیاره وان" یا "طیاره بان" و "طیاره ران" و "قواره دار" و "وظیفه دار" و "مزبله دانی" و "بقچه بردار" و "نغاره خانه" و "شکسته بند" و "اداره چی" و "قبیله گرای" و یا "قبیله گرا" و "شانه سرک" و "شانه بسر" و "کلمه گوی" و "ریشه دار" و "طلایه دار" و "پیاده نظام" و "سواره نظام" و "برده دار" و "برده وار" و "پیرانه سر" و "جرعه نوش" و "خرده فروش" و "خرده گیر" و "مُرده تار" و "نیمه جان" و "صرفه جوی" و "لاله زار" و "لاله عذار" و "چشمه سار" و "چشمه خیز" و "هنگامه جوی" و "طیاره بردار" و "خریزه فروش" و "زمینه ساز" و "چکامه سرای" و "خیله خند" و "عربده جوی" و "هنگامه طلب" و "هنگامه جوی" و "دیوانه مزاج" و "مردانه پوش" و "بقه طلب" و "کنگوره دار" و "دنداندار" و "غوطه ور" و "لوده کون" و "دیوانه کون" و "بیگانه پرست" و "سبزینه رنگ" و "افسانه گوی" و "سبزینه پوش" و "خُرافه پرست" و "نیله باغ" و "لوده مزاج" و "مُرده شوی" و "مُرده دار" و "تابه خانه" و "حماسه سرای" و "خانه پُرپلو" و "تنبه دار" و "ویرانه زار" و "نواله خور" و "زُرده پلو" و "فلوته باز" و "میانه سال" و "نامه نگار" و "دله حَقّک"

و "پرده‌دار" و "دینه‌روز" و "زُهره‌جبین" و "زُهره‌وش" و "سایه‌دار" و "بندهنواز" و "جامه‌بدل" و "نره‌خر" و "شبنامه‌نویس" و "برنامه‌نگار" و "چیچله‌باز" و "خانه‌خراب" و "کته‌روده" و "همه‌پرسی" و "شکسته‌نفس" و "دانه‌نشان" و "کهنه‌سال" و "سپیده‌دم" و "عقده‌گشا" و "بیوه‌زن" و "داره‌مار" و "شیعه‌مذهب" و "مزه‌دار" و "همیشه‌گل" و "عمه‌گل" و "خاله‌کوکو" و "خشکه‌برف" و "خاله‌بازی" و "خانه‌داری" و "خانه‌سازی" و "سلسله‌دار" و "سلسله‌گفتار" و "سلسله‌موی" و "درمانده‌طلب" و "نیچه‌دُزی" و "کهنه‌خیال" و "نره‌شیر" و "دوره‌گرد" و "تازه‌خور" و "سفره‌چین" و "روده‌کش" و "مردانه‌وار" و "بچه‌خیل" و "منطقه‌گرایی" و "قره‌کمر" و "بهره‌برداری" و "بهره‌گیری" و "بهره‌افزایی" و "صفحه‌آرایی" و "صفحه‌شماری" و "نسخه‌برداری" و "تیره‌روز" و "خیمه‌دوز" و "مرتبه‌دار" و "خیره‌سر" و "سینه‌مال" و "کیسه‌مال" و "طعنه‌زن" و صد‌ها و شاید هزاران دیگر این سنخ کلمات مرکب را مینویسیم، هرگز و هیچگاه و به هیچ وجه حقّ و اجازه نداریم، که "های غیر ملفوظ" را از میانه آنها حذف کنیم. این قانون زبان است و غیر ازین، راه به جایی نمیرسد!!!

در دادن مثال شاید راه اکتفا و افراط را پیموده باشم، اما این کار را قصداً کردم تا به رویت مثالهای نهمار و بی مَر و شمار، موضوع را تحلیلاً و به صورت تجسیمی ترسیم نمایم. در همینجا از استاد معزّز، جناب "محمد اسحاق نگارگر" میپرسم، که این همه ترکیبات بی‌شمار تا حدّ "ریگ بیابان" بالا را چگونه مینگارند؟؟؟ وقتی بحث "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" به میدان انداخته شود، ثابت خواهیم ساخت، که اجازه حذف "های غیر ملفوظ" را از وسط ترکیبات متضمن چنین کلمات، نداریم؛ هرگز و هرگز و هرگز!!!

یعنی هرگز اجازه نداریم، که "علاقه‌مند" را به شکل "علاقمند" بنویسیم و "سرمایه‌دار" را در هیئت "سرمایدار" و "بهره‌مند" را به صورت "بهرمند" و ...؛ چنان، که در فارسی ایران و در تداول نویسندگان ایرانی، عام شده است. اما مردم اصیل و فهیم کابلجان مُدام گفته اند، که: "اُو زور سربالا میره!!!". چه کنیم، که "فارسی ایران" با آن بَرز و بازوی پندیده خود، بر شانه‌های ظاهراً "کم‌بعل" و "سُست نهاد" "دری افغانستان" سوار گشته است و نویسندگان افغان ازین بلیّه قطعاً احساس نارضایت و ناخوشنودی نمیکنند، که نمیکنند و نمیکنند!!!

بار دگر طرز تحریر "اندیشه‌مند" را در حمایت خود گرفته و به جار بلند میگویم، که نوشتن آن در هیئت "اندیشمند" به دلایل ساختمانی "زبان دری"، که در بالا شمه ای از آن تمثیل شد، غلط است؛ خواه به مزاج استاد نگارگر سازگار افتد و یا نیفتد و خواه کلمه "اندیشه‌مند" برای جناب ایشان "مانوس" باشد و یا "نامانوس"!!! اگر جناب استاد در زمینه به "چشم خریداری" تحقیق و تدقیق فرمایند، یقین کامل دارم، که حتی همین شکل "نامانوس" کلمه "اندیشه‌مند" هم بر مزاج مبارکشان، گوارا خواهد افتاد. ولی صرف نظر ازین:

صرف نظر ازین مثال، در زبان تقریر و تحریر بسا کلمات غلط را و یا کلمات را غلط استعمال میکنیم و به همان شیوه غلط عادت کرده ایم، در حدّی، که به خاطر ترس از "نامانوس درست"، از استعمال و ادای طرز "درست" آنها، چون "جند" از "بسم الله" میگریزم!!! هدف اصلی تقدیم "سلسله‌گفتار" حاضر هم، مقابله و مجادله و مبارزه و جنگ و جدال و پیکار بی‌امان با همین غلطگوئیهای تحریر و تقریر در زبان دری/فارسی‌ست - چه در افغانستان و تا حدّی هم چه در ایران - همین و بس!!!

و در مورد کلمات "منفکر و مفکر":

"منفکر و مفکر" هر دو کلمات عربی استند:

- "منفکر" اسم فاعل مصدر "تفکر" - باب "تفعل"

- "مُفکّر" اسم فاعل مصدر "تفکیر" - باب "تفعیل"

تعامل مگر چنین است، که اعراب زمانه ما، "مفکر" را در معنای "فیلسوف" استعمال میکنند؛ البته به اقتداء از تعامل امروزی فرنگیان. در حالی، که در حوزه زبانی "دری/فارسی"، کلمه "منفکر" را در معنای "فیلسوف" به کار میبرند. پس این اختراع و دستور "معروفی" نبود، وقتی "منفکر" را در زبان "دری/فارسی" به حیث "فیلسوف" قلمداد کردم.

"دری/فارسی - زبانان"، و مردم منطقه ما، با وجودی، که در زبان و دین و فرهنگ اعراب غرق و "غوطه‌ور" گشتند، لاف این شهامت را داشتند، که در برابر سیطره سفاک و "لگام‌گسیخته" و "خونریز" صدر اسلام، "دو استقلال" را برای خود محفوظ نگه دارند:

- یکی حفظ زبان به صورت کلی، چون مردم این منطقه از زبان خود نگذشتند و زبان عربی را نپذیرفتند و مانند بسا ممالک دیگر از قبیل شمال افریقا و بین النهرین و شام و فلسطین و غیرهم، "عربی زبان" و "مُعَرَّب" نگشتند.

- و دیگر این، که با وجود پذیرفتن کلمات فراوان عربی، این استقلال را برای خود حفظ کردند، که کلمات عربی را مطابق به ذوق و مزاج زبان خود، درآوردند و از تعبید محض و سراسری از "دستور عربی"، سر باز زدند. بلی؛ مردم ما حتی کلمات عربی را نیز خلاف تداول معنایی اعراب، استعمال کردند و یا این، که کلماتی را مطابق صرف عربی ساختند، که در تداول اعراب دیده نشده اند و نمیشوند و نخواهند شد. جهت روشن شدن موضوع، هردو نکته این پراگراف را با مثالهای واضح، مدلل میسازم:

- بزرگترین و بارزترین کلمه عربی، که خلاف عرف اعراب در بین ما مردم رواج دارد، مقوله "انقلاب" است، چون اعراب در عوض آن، "توره" را استعمال میکنند.

- کلمه "سیاره" مثال بارز دیگر عربیست، که در تداول ما برای "اجرام متحرک و بی نور سماوی" استعمال میشود - دقیقاً در مقابل "ستارگان"، که در ترمینولوژی ما به حیث "ثوابت" ثبت شده اند. اعراب مگر "سیاره" را برای "موتور" و "اوتوموبیل" استعمال میکنند.

- "مکتب" کلمه عربیست و در معنای "جای نوشتن" یا "مکان کتابت"، که در تداول خاص افغانستان در مفهوم "مدرسه" و "دبستان" استعمال میشود. در حالی، که اعراب کلمه "مکتب" را در معنای "دفتر" به کار میبرند. مردم ایران نیز کلمه "مکتب" را مطابق تداول دری افغانستان، استعمال نمیکنند.

- کلمات "تنقید و تمرکز و متمرکز و موفقیت و ..." با وجود ساخت عربی آنها، در بین اعراب قطعاً استعمال نمیشوند.

- کلمه "مفکوره" با وجود ساخت صریح عربی خود، تنها و تنها در بین مردم افغانستان استعمال میشود و اگر کلمه "مفکوره" بر یک ایرانی هم عرضه گردد، معنایش را نمیفهمد. بلی؛ چون کلمه "مفکوره" ساخت مردم افغانستان است.

این مثالهای فراوان و برادر را پیش کشیدیم، تا ثابت بسازم، که بسا کلمات عربی در بین ما به مفهوم "غیر متعارف عربی" و "خلاف تداول اعراب" استعمال میشوند. پس اگر در زبان ما کلمه "مفکر" در مفهوم "فیلسوف و حکیم" برای خود جای پای باز نکرده است، عذرش خواسته است.

- و باز فرمایند: «از سوی دیگر و اول(ا) در زبان دری چهار شکل متفاوت دارد در آغاز شکل (الف مفتوح) را دارد که آنرا همزه میخوانند در وسط شکل (فتحه) را دارد که در الفبای امروز دری محذوف است ولی من در نوشتن آن اصرار دارم. در آخر هنگامی که با حرف ماقبل بپیوندد شکلی دارد که در (اندیشه) ظاهر است ولی اگر با حرف ماقبل پیوست نشود همان شکل است که در (کوزه) ظاهر میشود.»

و متعاقباً فرمایند: «وقتی کلمات مانند زنده و بنده با گی بپیوندد(ا) شکل وسطی را اختیار می کند که در الفبای عادی محذوف است به همین دلیل قدما زندگی و بندگی و شرمندگی را به همین شکل می نوشتند که من نوشتم زیرا اگر تلفظ را اساس بگیرند دارد را نیز باید(داره د) بنویسند و به طور مثال میرود را نیز باید به همان قیاس (می ره وه د) بنویسند که کار دری نویسی را زار می کند.»

درینجا باید به تأکید تام و تمام تذکر بدهم، که زبان دری/فارسی، کدام "پسوند مصدری" و یا "پسوند جمع" به نام "گی" و "گان" را نمیشناسد، چنان، که در افواه معلمان ناوارد مضمون فارسی(دری) مکاتب افغانستان رواج داشت!!! پسوندی را، که

جناب استاد نگارگر زیر نام "گی" ردیف بسته اند، در اصل خود "ی" است، که به نام "یای مصدری" یاد میشود. در مثالهای "زندگی و بندگی و شرمندگی"، فقط و فقط "ی" است، که آخر کلمه را تثبیت کرده است و آن هم بدین شرح:

طبق تحقیق و دریافت علمی زبانشناسان اروپائی، کلمات مختوم به "های غیر ملفوظ" در زبان دری/فارسی، از قبیل "زنده و بنده و جامه و نامه و ..." در اصل قدیم خود هم در کسوت "زندک و بندک و جامک و نامک" و هم در هیئت "زندگ و بندگ و جامگ و نامگ" تجسم داشته اند. این بدین معناست، که "های غیر ملفوظ"، که به شکل [ه] همیشه و مُدام در آخر کلمات دری/فارسی دیده میشوند، در اصل قدیم خود "ک" و یا "گ" بوده است. پس وقتی "یای مصدری" مثلاً با "زندگ" یکجای شود، از آن "زندگی" به حاصل آید و هذالقیاس. چون وقتی کلمات مختوم به "های غیر ملفوظ" با "یای مصدری" و "آن جمع" یکجای شوند، این کلمات به اصل قدیم خود برمیگردند و بعد یا "ی" و "آن" میپیوندند. اگر استاد گرانقدر نگارگر همین اکنون بر زبان عامیانه کابلی نظر جدی بیندازند، بسا کلمات را در یکی از همین هیئت های قدیم آن خواهند یافت. کلماتی چون "پنیرک و خامک و دیهک و گوشخزک و بمبیرک و چلیپاسک و قانغوزک و فرفرک و چرچرک و دیوالگایک و ..." ازین قبیل است:

- گیاه معروف "پنیرک"، که لفظش در دری افغانستان به همین شکل قدیم خود باقی مانده است، در فارسی ایران به شکل "پنیره" دیده میشود.

- "خامک" نیز همان شکل قدیم است، که در ملک ما استعمال میشود و اگر در فارسی ایران سراغ شده بتواند، حتماً شکل "خامه" را خواهد داشت.

- کلمه "چلیپاسک" را در قاموسهای مدون در ایران در هیئت "چلیپاسه" مییابیم.

- کلمه "فرفرک" ما مردم در فرهنگهای تألیف ایرانیان به صورت "فرفره" ثبت شده است.

- بسیار جالب توجه است، که کلمه "ده" در قدیم به اشکال "دیه" (به "های ملفوظ") و "دیهه" (به "های غیر ملفوظ") نیز استعمال فراوان داشته است و آثار قداماً پُر است ازین استعمال. اگر کلمه زیبای "دیهکی" را، که در زبان عامیانه دری کابلی وسیعاً رایج است، مدّ نظر بگیریم، مینیم، که "دیهکی" منسوب به "دیهک" است و "دیهک" شکل قدیمتر "دیهه" میباشد. پس وقتی کلمه وصفی "دیهکی" را زیر نظر میگیرم، میدانم، که حرف "یای مصدری" در آخر "دیهک" چسبیده و "دیهکی" را ساخته است؛ و نه این، که "کی" آخر کلمه باشد - در موازات و ترادف با "گی" جناب استاد نگارگر.

- به عین شکل اگر کلمه "بندگی" را در نظر بگیریم، باز تنها "یای مصدری" را مییابیم، که خود در آخر "بندگ" (هیئت قدیم و اصیل "بنده") چسبانده است؛ و نه این، که قرار فرموده استاد نگارگر "گی" بر آخر "بنده" نازل شده باشد و باز به دستور استاد نگارگر، و به قدرت خدا، اول وسط کلمه حذف شده باشد. درین زمینه وقتی بر مبحث دلچسپ و در افغانستان به کلی "نامانوس" و ناشناس و ناشناخته "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" رسیدیم، به تفصیل هرچه تا ممتز بحث صورت خواهد گرفت. و اگر در مورد آن مثال زیبای این پراگراف، که از نوک قلم افشانده شد، بیشتر بگوئیم:

عوام کابلی چه بسا کلمات قدیم دری را در سینه بی‌کینه خود به همان شکل قدیم آن نگه داشته اند، که از قاموس زبان تحریر و کتابت رخت بر بسته است. به همین حساب است، که به ترکیب زیبای "دیهکی" میرسیم، که با تأسف تنها در لفظ عوام و زبان گفتار استعمال میشود چون متجددان و متفنان زبان ادب و تحریر، کلمه غلط و ناگوار "دهاتی" را در عوض آن اختراع کرده اند. وای بر فنّ و هنر اهل نامسجل و نامدل ادب و تحریر و کتابت، که اصالت را زیر پای میکنند و در عوض ترکیبات غلط را سُبْعانه به کار میبرند!!! برگردیم به "زندگی و بندگی و غیرهم":

حدوداً بیست سال پیش مقاله مفصلی نوشته و در جریده "امید" چاپ کلیفورنیای جنوبی نشر کردم، زیر عنوان "سرگی و دیرپائی کلمات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری"، که بعدها با تعدیلات و اضافات در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"

منتشر گشت. همین مقاله را با اضافات بیشتر چندی پیش در "آریانا افغانستان آنلاین" نیز بیرون دادم. اینک لنک همان مقاله را می اندازم، تا در نظر استاد نگارگر و علاقه‌مندان دیگر شرف حضور یابد:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Maroofoi_k_ba_kohna_ye_khod_besaz_۱_۴.pdf

بعد ازین شیرغلت برویم به اصل موضوع:

– پس وقتی "زندگی" می‌گوئیم، "ی" را در آخر "زندگ" – هیئت قدیم "زنده" – چسپانده ایم؛ نه این، که "زنده" را با "گی" پیوند داده و اول وسط را حذف کرده باشیم.

– همین قسم وقتی "بندگی" را حلاجی کنیم، در میابیم، که "یای مصدری" بالای "بندگ" – صورت قدیم "بنده" – وارد گشته و "بندگی" را ایجاد کرده است؛ نه این، که طبق دستور استاد نگارگر "گی" در آخر "بنده" چسپیده و بعد اول وسط کلمه، حذف شده باشد.

– و بعد چنین فرماید:

«به این اساس حتی اگر اندیشه را نیز اساس بگیریم اندیشمند می شود اما مثلاً آهنگ در زبان نیز بسیار اهمیت دارد و ما حذف برخی اول هارا در زبان انگلیسی نیز به صورت طبیعی قبول داریم. به همین دلیل من اندیشمند را صحیح میدانم و برخلاف دستور معروفی صاحب باز هم اندیشمند می نویسم و اما من متفکر را فیلسوف نمیدانم بلکه مفکر میدانم که فکر را در سطحی عالی تر یعنی فیلسوفانه به کار می گیرد. با عرض معذرت خدمت جناب معروفی صاحب.»

درینجا مؤکداً می‌گویم، که این "دستور معروفی" نیست، که کلمه "اندیشه‌مند" اینطور نوشته شود، این حکم صریح نص استوار "دستور زبان دری" است، که باید چنین نوشته شود. این خواست "معروفی و نگارگر و احمد و محمود و کلبی و مقصود" نیست، که پایه و اساس تحریر را میسازد. "املاء" در درجه اول، از "دستور زبان"، دستور می‌گیرد و املائی، که خلاف "دستور زبان" قدم بردارد، پایش را باید از صد جای قلم کرد!!!

امیدوارم، که با پرگوئی و اضافه‌روی، خاطر عاطر "استاد نگارگر" را نرنجانده باشم. و باز هم امیدوارم، که جنابشان به حیث "زبان‌شناس" باز هم و باز هم مداخله فرموده و با انتقادات خلاق خویش این سلسله را تعمیق بخشند!!!

(برلین – ۱۲ سپتمبر ۲۰۱۹)



سیاسمندی از تبصره انتقادی استاد نگارگر

Maroofoi_k_sepaasmandy_az_ostaad_negaargar.pdf